

دیرتر میراث نامشروع است - مدبرش و مدبره تر کنسرت است
 دیدن در برابر کبریا اندر عمارت - بردن بار و دست ننگه از رنهار
 خند از میرت رازم شد در کنار دست بر اینم از گن گنم بیار
 هر سه سطح از است و آن کنسرت در آن تر لای

نمونه خط عشقی

از : جعفر

محمد رضا میرزاده عشقی

شاعر وطن دوست و دشمن ارتجاع

دوازدهم تیرماه روز شهادت «میرزاده عشقی» یکی از دشمنان
 پر حرارت ارتجاع و یکی از قربانیان دسایس امپریالیزم
 انگلستان است.

با اینکه در محافل «ملیون» زمامد از عشقی سخن می گویند
 اما هنوز کسی از روزمرگ او یاد نکرده است برای آنکه
 این روز مهم از یاد نرود مقاله زیر را یکی از دوستان مطلع
 ما در باره این مجاهد راه آزادی نوشته است.

شرائط و مقتضیات اجتماعی و وطن مسا که انقلاب دموکراتیک
 بورژوازی «مشروطیت» ایران را موجب گردید ناچار تفکرات، روحیات
 و معنویات نیز متحول داشت و فکر نو، قانون نو، دانش نو، هنر، شعر
 و ادب نو را بنیان ریخت و انسانهایی در خود آن پیرداخت، عشقی از
 این زمره انسانها بود.

میرزاده عشقی «سید محمد رضا» در همدان از خاندانی متوسط
 بوجود آمد و هنوز تحصیلات خود را در آموزشگاههای محلی پایان
 نداده بود که برغم تمایلات پدر خویش در تجارتخانه یک نفر بازرگان

فرانسوی بعنوان مترجم بکار آغازید و از این راه با زبان و ادبیات فرانسه، آشنائی افزونتری یافت.

جنک جهانگیر نخست «۱۹۱۸-۱۹۱۴» عشقی جوانرا از چهار دیواری تجارتخانه بیرون کشید و بصفحه سیاست لغزاند، روزگار سیاه وطن، دل پر شور عشقی را شوریده تر داشت، عشقی اندک اندک، حقیقت حال وطن استعمار زده خود را در می یافت، کهنه پرستان و مرتجعین که از جنبش انقلابی ملت سخت بهراس افتاده بودند در نهایت رذالت بکین خلق میان می بستند وصف می آراستند، آنها با پستی و فرومایگی تمام باغوش دشمنان خارجی کشور، بدامان استعمارگران پناه میبردند و از تیغ خونریز آنان در دفع ملت یاری می جستند، دستگاه حاکمه ایران در لجه فساد و پلیدی، دزدی و رشوه خواری فرورفته و جز بمنافع سیاه خود، مصلحتی را منظور نمیداشت، نیروهای کشورهای متحد و متفق، با استفاده از بیسروسامانی کشور، نیمی از وطن ما را باشغال گرفته و پهنه تاخت و تاز خود بدل نموده بودند، مبارزه با هیئت حاکمه خائن و فاسد و مقابله با استعمار یون بیگانه، بصورت دو امر مبرم و همسان، در مقابل وطنخواهان خود نمائی کرد.

عشقی با مداخلات استقلال شکن و دروز افزون امپریالیزم انگلستان و روسیه تزاری بمخالفت جدی برخاست و سرانجام زیر فشار شدید قوای اشغالی، بهمراه گروهی کثیر از هموطنان ساده دل ولی با حسن نیت خود تحت رهبری کمیته مهاجرت، از راه بغداد باستانبول عزیمت کرد و سالی چند در آنسر زمین بماند. «ا برای رستخیز سلاطین ایران» که سرشار از احساسات متعصبانه ملی و وطنی است ره آورد این سفر عشقی است که هنگام عبور از مدائن و مشاهده ویرانه های پر شکوه ایران کهن با او الهام شده است.

«نوروزی نامه» از آثار دلکش روزهای اقامت در استانبول است که با تفضلی زیبا آغاز میگردد، طبع ساده و خوش باور عشقی که نمی توانست آنگونه که باید ریشه ها و علل اصلی در ماندگی ملل اسیر شرق را بشناسد و داروی حقیقی درد را دریابد او را واداشت تا در «نوروزی نامه» از «اتحاد مسلمانان ایران و عثمانی» جانبداری کند و برغم خود آنرا بشابه پایان دهنده «شام ظلمانی شرق» قلمداد نماید!

در باز گشت از استانبول، عشقی مدتی در موطن خود همدان
بسربرد و «نامه عشقی» را منتشر کرد و آنگاه بتهران آمد و فعالیت سیاسی
و ادبی خود را تا پایان عمر در این شهر ادامه داد، قطعه «کفن سیاه» از
شاهکارهای اندوزه از حیات اوست، در اینجا عشقی بدفاع از زنان
محروم ایران برخاسته و تابلو زنده ای از زندگی اسارت بار این نیمه
از هموطنان ما ترسیم کرده است. امر مبارزه باحجاب که در آنروز از
اساسی ترین مسائل مطروحه برای آزادیخواهان بشمار میرفت و بحث در
آن باوجود عقب ماندگی محیط و تعصبات جاهلانه، شهامت و جرأت
بسیار میخواست در قطعه «کفن سیاه» باصراحت تمام طرح گردیده و
دریدن این «جامه شرم آور» بصورت يك امر مبرم و ضروری گوشزد
شده است.

در مسقط «ایدآل مرد دهقان» یاسه تابلو «مریم»، عشقی ضمن
يك شاهکار، بچنگ دشمنان آزادی و استقلال ایران رفته و نقاب از
چهر پلیدریا کاران که همچون موریانه، از داخل بیجان نهال نوپای مشروطیت
ایران افتاده اند برگرفته است.

در آخرین ایام عمر، عشقی بنشر روزنامه «قرن بیستم» دست زد، لحن جدی
و مبارز روزنامه که دردل خوانندگان می نشست و بخصوص مخالفت
دائمی و صریح او برضد استعمار که از پس قیافه ساده و سر بازی رضاخان
نقش يك دیکتاتور موحش و سنگین را طرح میگرد کینه و خشم حکومت
وقت را نسبت بوی برانگیخت، عشقی در این روزنامه عقائد و نظریات
خود را نسبت بمسائل سیاسی و اجتماعی با بیان میگذاشت و در عین اینکه
فاقد يك درك صحیح و عمیق اجتماعی بود ضرباتی بر پیکره هیئت حاکمه
فاسد و خائن ایران بحساب می آمد، او که بشناسائی واقعی علل و
موجبات ناکامیهای اجتماعی وقوف نداشت و رازتدنی و انحطاط
ملل را نمیدانست و قواعد و قوانین تحولات و داروی دردهای انسانی
رانیشناخت بزعم خود، برای رفع مصائب اجتماعی چاره جوئی می کرد
و ساده دلانه پیشنهاد مینمود:

«اگر واقعاً بخواهیم ریشه این شجره خبیثه را از بن بکنیم باید
وثوق الدوله و عموم همدستان و ثوق الدوله را بچوبه دار تحویل بدهیم،
ولی اینکار از ما که فقط حرف میزنیم ساخته نیست. کاریکه برای ما

از : بهار

آخرین لحظه های زندگی عشقی

شرح زیر که بقلم استاد بهار است از روزنامه
قانون سال ۱۳۴۲ قمری نقل میشود

... روز ۱۲ تیر قبل از ظهر جلسه علنی مجلس مفتوح بود و

خیلی کارداشتیم و هنوز گرفتار بعضی از اعتبار نامه ها بودیم -
کسی بن خبر داد که عشقی را تیر زده اند بلا فاصله از نظمیة
شهربانی (تلفون شد که عشقی ترا میخواهد ملاقات کند من به
شتاب بادارۀ شهربانی رفتم ، داخل مریضخانه که شدم سرهنك در گاهی
با ابوالقاسم نام پسر ضیاء السلطان از مریضخانه بیرون میآمدند -
ابوالقاسم عبائی کهنه بدوش داشت .

وارد اطاقی از مریض خانه شدم گفتم میخواهم عشقی را ببینم
مرا نزد تختخواب بیچاره هدایت کردند ، شخصی استنطاقش میکرد و
او هم برت و بلا جواب میداد رنگش بکلی سفید شده ، بدنش
سرد و از سرما بخود می پیچید ، روی تختخواب افتاده لحافی رویش
کشیده بودند ، گفتم بطری آب جوش برایش بیاورند - شخصی که
از او سؤال میکرد و مینوشت ، رد کردم مرا که دید آرام گرفت ،
راحت خواهید ، تبسم کرد : . . . چقدر بر معنی بود این تبسم . . .
نبضش را گرفتم ، کار خراب بود ، پرسیدم چه شد ؟
گفت : ابوالقاسم و حبیب همدانی (ظاهراً) صبح زود آمدند

در حدود امکان است ، اینکه : پای معلم اول و دوم الفبای فساد اخلاق
را از ایران به بریم و قوام السلطنه را هم بفرستیم در خدمت برادر مکرمشان
باهوای اروپا تنفس فرمایند!

عشقی برای پایان دادن بروزگار سیاه ایران ، با پنداری بس
سطحی و بی عمق ، « پنجره زعید خون » را پیشنهاد میکرد که در نخستین
روز ماه اول تابستان (۱۴) تا پنجره زعید عموم طبقات مردم ، با لباس نو و
علامت سرخ جشن بگیرند و در آخرین روز از میدان عمومی بخانه
خائنین رهسپار شوند ، خانه آنها را با خاک یکسان کنند و خود آنها
را قطعه قطعه نمایند!

در صفحه ۴

محمد رضا میرزاده عشقی

عشقی که با سادگی تمام، «انقلاب» را با «خونریزی» در یک شمار می آورد سلیمان محسن اسکندری، رجل برجسته اجتماعی وقت را مورد تقدیس قرار میداد زیرا در جلسه مجلس از لزوم انقلاب سخن گفته بود و عشقی گمان داشت که گویا او «منافع عقیده مقدس خونریزی» را بر مردم فهمانده بوده است!

با اینهمه، عشقی با حرارت و صمیمیت عجیبی بوطن و هموطنان خود مهر میورزید و با خشم و اکین تمام با هر آنچه در راه بهروزی مبین قدم برافرازد، هیئت حاکمه خیانتکار، استعمار طلبان خارجی و تمام ابادی و عوامل و نشانه های ارتجاع بستیز برمیخواست، لیکن و این مهر، درخشانترین خصیصه ایست که بر سراسر آثار او بر توافکننده است در منظومه «ای کلاه نمیدها». مخاطب عشقی، نخستین نطفه های پرولتری ایران است که از میان خیل انبوه «کلاه نمیدها» بر شد آغاز میکنند، در اینجا عشقی لزوم اتحاد و همگامی کلاه نمیدهای زحمتکش و قلم بدستهای محروم را در مبارزه با دشمنان آزادی و استقلال ملی و هیئت حاکمه فاسد با سادگی تمام در مقابل توده طرح کرده است:

خشم که از رو نیروی تو بین روش

آهن و سنگ است ای کلاه نمیدها

بند قلم دستم است و دست شماها

بیل و کلنگ است ای کلاه نمیدها

زور بیارید ای کلاه نمیدها

دست دل آردید ای کلاه نمیدها

در قطعه «عید کارگران»، نوروز واقعی را که روز مرگ

«جمله اغنیاء» است بزحمتکشان معرفی میکند و بالاخره در رباعی «رنجبر»

آرمان خود را بدینگونه بی پرده در میان میگذارد:

اعلان زوال سیم و زر خواهم داد

دولت همه را برنجبر خواهم داد

یا افسر و شاه را ننگون خواهم کرد

یا در سر این عقیده سر خواهم داد

با همین سوز وحدت، نسبت با استعمار و مزدوران وی که بنام طبقه حاکمه بر ملت ایران ستم میرانند عناد می ورزد، بخصوص پیمان استقلال سوز ۱۹۱۹، جای وسیعی در آثار عشقی باز کرده است، عشقی با شهامت و قدرت فراوان با توطئه استعماری مذکور بمقابله برخاست و بالاخره در گرما گرم یکی از این مبارزات، در نبرد با سروصدای دروغین «بازی جمهوری» جان پاک خویش را باخت و بامداد دوازدهم تیر ماه ۱۳۰۳ در خانه مسکونی خویش، بنا بر توطئه ناجوانمردانه ای که از طرف شهربانی ننگین «رضاخان - درگاهی» چیده شده بود ترور گردید! ترور عشقی، خشم و نفرت طبقات وسیع ملت را برانگیخت و دستگام ملعنت بار هیئت حاکمه ایران را هدف اعتراض عمومی قرارداد مردم عشقی را شاعر ملی خویش می شناختند و بسا از اعماق دل مهر میورزیدند، در حقیقت نیز عشقی شایسته مهر و علاقه هموطنان خویش بوده، او اگرچه در عتفوان جوانی، بتردشمنان آزادی شهید شد و فرصت آنرا نیافت که طبع مستعد خود را پرورش دهد و آنگونه که باید بختگی صوری و معنوی یابد اما حرارت و سوزی که در کلام او نهفته بود در دلها می نشست و قبول عام می یافت.

عشقی را از نخستین سخنورانی باید بحساب آورد که در راه تجدد ادبی ایران کام برداشت، او چه در لفظ و چه در معنی کوشید از موازین خشک و جامد شعر کلاسیک فارسی راهی بگشاید و درخت تناور و برومند ادبیات ایران را با خواسته های زمان نو پیوند دهد، او همچون در طرز القاء و ادای کلام چشم اندازهای وسیعتری را بروی سخنوران فارسی کشود. دشمنان آزادی ایران عشقی را ترور کردند و بدنبال او بهترین فرزندان ایران را در زیر زنجیرهای گران شکنجه نمودند، بسا افکار آزاد کین توزانه بستیز برخاستند و میهن مسارا بکشتار گاه و زندانی وسیع بدل نمودند تا مگر بزعم خویش بر نیروی مقاومت ملت غالب آیند و سلطه اهریمنی خویش را عمر جاویدان بخشند، اما مبارزه گرم و هوشیارانه هموطنان عشقی که هم اینک با نهایت شدت دنبال می شود نشان میدهد که سوداهای بلید دشمن تا کجا بر آب پایه داشته است!